



### شهادتنامه غلامرضا غلامحسینی

|             |                   |
|-------------|-------------------|
| اسم کامل:   | غلامرضا غلامحسینی |
| تاریخ تولد: | ۳ تیر ۱۳۴۵        |
| محل تولد:   | اراک، ایران       |
| شغل:        | راننده شرکت واحد  |

---

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۱۹ مهر ۱۳۹۱

مصاحبه کننده: مراد مختاری (پژوهشگر مرکز اسناد حقوق بشر ایران)

---

این شهادتنامه بر اساس مصاحبه حضوری با آقای غلامرضا غلامحسینی تهیه شده و در تاریخ ۴ دی ۱۳۹۲ توسط غلامرضا غلامحسینی تأیید شده است. شهادتنامه در ۵۰ پاراگراف تنظیم شده است.

نظرات شهود بازتاب دهنده‌ی دیدگاههای مرکز اسناد حقوق بشر ایران نمی‌باشد.

## شهادتنامه

## پیشینه

۱. من غلامرضا غلامحسینی، متولد ۱۳۴۵/۴/۳ روستای میلاجرد شهر اراک هستم. در سال ۱۳۵۸ به تهران نقل مکان کرده و در سالهای آخری که ایران بودم در قلعه حسن خان که در حومه تهران است ساکن بوده و راننده شرکت واحد بودم.

۲. در سال ۱۳۸۴ وقتی به استخدام شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه<sup>۱</sup> درآمدم به عضویت سندیکای تازه بازگشایی شده کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه<sup>۲</sup> هم درآمدم. در این سندیکا برای مطالبات حقه و قانونی کارگران که خودم هم بخشی از این کارگران هستم فعالیت می کردم. بالطبع این فعالیتها مشکلاتی را در ایران برای من بوجود آورد که چندین بار بازداشت شدم و سه بار به زندان رفتم. بار اول در سال ۱۳۸۴ برای ۱۲ روز در زندان اوین، بار دوم در سال ۱۳۸۷ برای ۸۵ روز در زندان اوین و آخرین بار در سال ۱۳۸۹ برای ۶ ماه در زندان رجایی شهر کرج بودم و در نهایت با تهدیدهایی که در بازجوییها و در حین کار توسط مامورین وزارت اطلاعات و حراست شرکت واحد روبرو شدم در ۱۳۹۰/۵/۲۴ مجبور به ترک ایران شدم. من با پاسپورت از ایران خارج شدم.

## سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

۳. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه فکر می کنم در سال ۱۳۴۷ تاسیس شده بود. در اثنای انقلاب و بهم ریختگی بازار آشفته آن دوره که سندیکاها بسته شدند این سندیکا نیز بسته شد. در سال ۱۳۸۴ توسط تعدادی از فعالین کارگری از جمله آقای جواد مهران گهر<sup>۳</sup> که از اعضای سندیکای کفشان بودند و آقایان ابراهیم مددی<sup>۴</sup> و منصور اسانلو<sup>۵</sup> و جمع دیگری از کارگران شرکت واحد دوباره بازگشایی شد.



آرم سندیکای کارگران شرکت واحد  
اتوبوسرانی تهران و حومه

<sup>۱</sup> وبسایت رسمی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه: <http://bus.tehran.ir/Default.aspx?tabid=41>

<sup>۲</sup> وبسایت رسمی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه: <http://www.syndicavahed.asia>

<sup>۳</sup> «در واجب بودن و درست بودن سندیکا شکی نیست» (مصاحبه با جواد مهران گهر)، وبسایت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شهریور ۱۳۷۹، قابل دسترس در: <http://www.ensani.ir/fa/content/274361/default.aspx>؛

<http://www.ensani.ir/storage/Files/20120506074244-7010-104.pdf>

<sup>۴</sup> «بازداشت نایب رئیس سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران»، بی بی سی، ۱۳۸۷/۱۰/۸، قابل دسترس در:

[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2008/12/081228\\_ka\\_madadi.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2008/12/081228_ka_madadi.shtml)

۴. در واقع در اردیبهشت سال ۱۳۸۴ اعضای شورای اسلامی کار<sup>۶</sup> و اعضای خانه کارگر<sup>۷</sup> که خود را نماینده کارگران معرفی می‌کند به مکان سندیکای خبازان تهران در کوچه‌ای در میدان حسن آباد ریختند و تعدادی از کارگران شرکت واحد که برای تعیین سندیکای شرکت واحد در آنجا جمع شده بودند را کتک زدند.

۵. این موضوع باعث شد کارگران شرکت واحد از تشکیل سندیکا بیشتر استقبال کنند و خواستار برگزاری مجمع و تعیین اعضای هیات مدیره بشوند. در نهایت با اجازه از وزارت کار و نیروی انتظامی تهران انتخابات آزاد و دمکراتیک برگزار شد و اعضای هیات مدیره سندیکای شرکت واحد انتخاب شدند که اعضای اصلی همراه با علی‌البدل‌ها و بازرس‌ها کلاً ۱۸ نفر بودند. وقتی این افراد انتخاب شدند برای تعیین ریاست سندیکا یک انتخابات درون مجععی برگزار شد و آقای منصور اسانلو را به عنوان رئیس و آقای ابراهیم مددی را به عنوان نایب رئیس انتخاب کردند و افراد دیگری مثل آقای عطا باباخانی را هم به عنوان بازرس انتخاب کردند.

۶. بعد از آن سندیکا رسمیت پیدا کرده بود و اعضای هیات مدیره مشخص بودند و جلسات عمومی هر روز جمعه در مکان سندیکای خبازان تهران در کوچه‌ای در میدان حسن آباد برگزار می‌شد و کارگران به آنجا آمده، نظر می‌دادند و مشکلات خود را مطرح و راهنمایی‌های لازم را دریافت می‌کردند.

۷. من تقریباً دو ماه بعد از بازگشایی، به عضویت سندیکا درآمدم. در این سندیکا بر اساس اساسنامه‌ای<sup>۸</sup> که دارد چگونگی برخورد با قانون شکنی و چگونگی مطالبه حق خود و چگونگی راههای قانونی که هر شهروندی باید آنرا بداند را آموزش می‌دیدیم.

۸. کارگران شرکت واحد در جلسات هفتگی سندیکا می‌آمدند و به ما می‌گفتند اعتصاب کنیم. اعضای هیات مدیره سندیکا هم می‌گفتند اعتصاب آخرین تیر کارگر است که باید درست به موقع و با آگاهی و بدون هیچ خطایی از آن استفاده شود. کارگران ما آگاهی نداشتند و نمی‌دانستند اعتصاب چیست. لذا هیات مدیره

<sup>۵</sup> «دستگیری منصور اسانلو توسط لباس شخصیها»، بی بی سی، ۱۳۸۵/۸/۲۸، قابل دسترس در:

[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2006/11/061119\\_mv-osanloo-arrest.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2006/11/061119_mv-osanloo-arrest.shtml)

<sup>۶</sup> طبق تعریف «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی» شورای اسلامی کار شورایی است مرکب از نمایندگان کارگران و کارکنان یک کارگاه و نماینده کارفرما (مدیریت) که در واحدهای دارای بیش از ۳۵ نفر شاغل دائم، تشکیل می‌شود. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

<http://tashakolha.mcls.gov.ir/fa/tashakolkargari/shoraasلامي>

<sup>۷</sup> وبسایت رسمی خانه کارگر: <http://khanekargar.com/fa>

<sup>۸</sup> اساسنامه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه:

[http://www.syndicavahed.asia/index.php?option=com\\_content&task=view&id=26&Itemid=12](http://www.syndicavahed.asia/index.php?option=com_content&task=view&id=26&Itemid=12)

اعلامیه‌ای با عنوان «اعتصاب چیست؟» را چاپ کرده و به کارگران دادند. این اعلامیه می‌خواست آگاهی بدهد که اینقدر کارگران نگویند اعتصاب کنیم. اول باید دید که اعتصاب چیست و چگونه اعتصاب می‌کنند و بعد اگر راههای دیگر را طی کردیم و نتوانستیم به نتیجه برسیم این را به عنوان آخرین راه برگزینیم.

۹. مسئولین حکومتی منظور از این اعلامیه را دعوت به اعتصاب تلقی کردند و خیلی سراسیمه اعضای هیات مدیره سندیکا را در تاریخ ۱ دی ۱۳۸۴ بازداشت و زندانی کردند. افراد بازداشتی منصور اسانلو (رئیس هیات مدیره)، ابراهیم مددی (نایب رئیس هیات مدیره)، سید داود رضوی (حسابدار سندیکا)، منصور حیات غیبی (مسئول روابط عمومی)، عبدالرضا ترازوی (یکی از اعضای هیات مدیره)، علی زادحسین، سعید ترابیان، ابراهیم نوروزی گوهری، یعقوب سلیمی، عطا بابا خانی و چندین نفر دیگر بودند.

۱۰. بعد از این واقعه، بخشی از فعالین که آگاهی بیشتری داشتند گفتند دیگر هیچ راهی بجز اعتصاب نداریم و اگر اعتصاب نکنیم اعضای هیات مدیره را آزاد نمی‌کنند. به این ترتیب این اعتصاب کارگران شرکت واحد بصورت ناخواسته بر ما تحمیل شد.

۱۱. به هر حال روز ۴ دی ۱۳۸۴ به عنوان روز اعتصاب تعیین شد. در آن موقع من در شرکت واحد منطقه هشت کار می‌کردم و عضو عادی سندیکا بودم. من همواره فقط عضو عادی سندیکا بودم. در آن روز من بعد از ظهر کار بودم ولی صبح به توقفگاه رفتم. در آنجا یک آقای که مسئول خطوط شرکت واحد بود گفت من بعد از ظهر کار هستم و برای چه آنوقت به آنجا رفته‌ام؟ گفتم که امروز سندیکا اعلام اعتصاب کرده برای همین به آنجا آمده‌ام که اعتصاب کنم. همین بگو مگوی من با این آقا باعث شد چند تا از دیگر همکاران هم به من پیوستند و جمعی شدیم و در آنجا ایستادیم. عده‌ای هم به سر کار رفتند و اینطور نبود که هیچکس مطلقاً به سر کار نرود. اما به نوبه خود اعتصاب خوبی از کار درآمد.<sup>۹</sup> بعد از ظهر هم من همانجا همراه با دیگر دوستان ماندم و به سر کارم نرفتم. به هر حال ساعت ۱ نصف شب [۱۳۸۴/۱۰/۴] بود که شهردار پایتخت ۲۰ میلیونی تهران [محمد باقر قالیباف] مجبور شد که در منطقه ۴ شرکت واحد سر جنت آباد حضور پیدا کند و در آنجا قول‌هایی بدهد. به این ترتیب آن اعتصاب ما به پایان رسید.<sup>۱۰</sup>

<sup>۹</sup> «اعتصاب رانندگان شرکت واحد تهران»، سایت ایران امروز، ۱۳۸۴/۱۰/۴، قابل دسترس در: <http://www.iran->

[/emrooz.net/index.php/news/5995](http://emrooz.net/index.php/news/5995)

<sup>۱۰</sup> «با وعده آزادی اعضای سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران از سوی شهردار، اعتصاب موقتا پایان یافت»، رادیو فردا، ۱۳۸۴/۱۰/۶، قابل

دسترس در: <http://www.radiofarda.com/content/article/315846.html>

۱۲. اولین خواسته اعتصابگران آزادی اعضای هیات مدیره سندیکا بود، دومین خواسته حق برخورداری از تشکل مستقل کارگری بود که همان سندیکای کارگران شرکت واحد بود و سوم هم خواستار حقوقی بودیم که طبق قانون به کارگران تعلق می‌گیرد ولی کارفرمایان آنرا نقض می‌کنند. این سه خواسته مهم اعتصاب بود. با قول شهردار تهران خواسته اول بطور نصفه و نیمه انجام شد و همه اعضای هیات مدیره بجز منصور اسانلو آزاد شدند. برای خواسته دوم و سوم هم وعده‌هایی داده شد ولی هیچکدام عملی نشد.

### زندان اول

۱۳. ما مجدداً بطور رسمی اعلام کردیم اگر آقای اسانلو را آزاد نکنید در تاریخ ۱۳۸۴/۱۱/۸ اعتصاب خواهیم کرد.<sup>۱۱</sup> این بار دیگر حکومت برخورد قاطع کرد.<sup>۱۲</sup> بخش زیادی از کارگران را یک روز قبل از اعتصاب در روز ۷ بهمن در خانه‌هایشان بازداشت کرد. من خودم هم در همین ۷ بهمن که جمعه روزی بود در حین کار کردن بازداشت شدم.

۱۴. موقع دستگیری من به آنها گفتم شما باید کارت شناسایی و حکم قضایی داشته باشید. به من گفتند که این فضولی‌ها به من نیامده که بدانم آنها که هستند. آنها چهار نفر بودند که من را با ماشین شخصی پیکان به یک پایگاه اطلاعاتی در زیر پل گیشا بردند. در آنجا یک پرونده اولیه برای من تشکیل دادند و اسم و مشخصات من را نوشتند بعد من را به بازداشتگاه پلیس امنیت تهران در میدان عشرت آباد (حوزه نظام وظیفه سابق) منتقل کردند. از آنجا هم من به همراه چند تا از دوستانم که در مناطق دیگر بازداشت شده بودند را سوار مینی بوس کردند و به زندان اوین بردند. ساعت ۱۲ شب بود که به اوین رسیدیم و من را به بند ۲۴۰ بردند.

۱۵. در ابتدا ۳-۴ تا از دوستان هم در آنجا بودند و بعد مدام اضافه شدند. تقریباً از ۶۰۰-۷۰۰ نفری که در جلسات هفتگی سندیکا در حسن آباد شرکت می‌کردند دیدم بیشترشان را به اوین آورده بودند. آن ۳۰-۴۰ نفری از اعضای سندیکا که در آنجا نبودند را هم بعدها فهمیدیم آنها خود اطلاعاتی بوده‌اند.

۱۶. ساعت ۴ صبح من را برای بازجویی بردند. در آنجا هم هنوز به من نگفتند چرا من را گرفته‌اند. فقط اسم و فامیل من را پرسید و به عنوان اولین سوال نوشت چرا اعتصاب کردید؟ نوشتم چون حق‌مان را می‌خواستیم. بعد نوشت منظورتان از این کار چه بود؟ نوشتم منظور شما از این کار کدام کار است؟ گفت اعتصاب.

<sup>۱۱</sup> «اعلام اعتصاب برای آزادی آقای منصور اسالو و انعقاد پیمان دسته جمعی ششم»، سایت عصرنو، ۱۳۸۴/۱۱/۴، قابل دسترس در:

<http://asre-nou.net/1384/bahman/5/m-etesab.html>

<sup>۱۲</sup> «اعضای هیات مدیره سندیکا بازداشت شده‌اند»، سایت عصرنو، ۱۳۸۴/۱۱/۶، قابل دسترس در: [http://asre-](http://asre-nou.net/1384/bahman/7/m-bazdasht.html)

[nou.net/1384/bahman/7/m-bazdasht.html](http://asre-nou.net/1384/bahman/7/m-bazdasht.html)

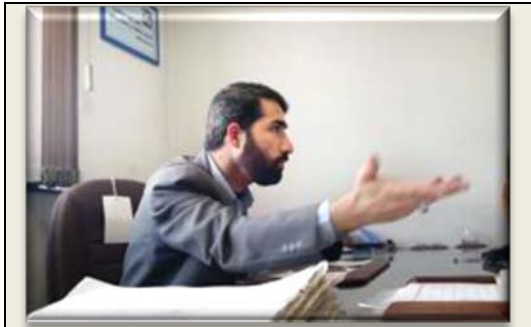
گفتم در اولین سوال من نوشتم که این حق ما است. بعد گفت اگر شما آزاد بشوید باز از این کارها می‌کنید؟ گفتم از کدام کارها؟ گفت از همین ضد انقلاب بازی‌ها. گفتم من نمی‌فهمم منظور شما از ضد انقلاب چیه. من در این جامعه حقی دارم و الان خواستار حقم هستم. این دلیل نمی‌شود هر جا که شما حق ما را تضییق کنید من رضایت بدهم.

۱۷. این بازجویی زیاد طول نکشید و حول و حوش ۵۰ دقیقه شد. در آن ۵۰ دقیقه می‌دیدم که در آن راهرو شلوغ بود و تردد زیاد می‌شد. وقتی به سلول برگشتم چون نفرات بازداشتی زیاد شده بودند دو نفر دیگر را هم پیش من آوردند. یکی از آنها خدا بیامرز آقای محمد اسلامی بود که وی را از خانه‌اش در اسلامشهر گرفته بودند و دیگری هم آقای شمس علی رامتین بود که او را در توقفگاه گرفته بودند. تا ساعت ۸:۳۰ صبح ۱۰ نفر را در سلولی که من بودم جا کردند. آقای شمس علی رامتین تعریف می‌کرد که مسئولین حراست و شرکت واحد جلوی سرویس‌های شرکت واحد ایستاده بودند و وقتی کارگران پیاده می‌شدند آنها می‌گفتند کدامیک از این کارگران در جلسات سندیکا شرکت می‌کردند و به این شکل افراد را سوا کرده و به اوین آورده بودند.

۱۸. در زندان برای من یک قرار ۲ میلیون تومانی صادر کرده بودند. در آنجا برگه‌ای را برای امضاء به من دادند که من واقعا نمی‌دانستم چکار باید بکنم. بر روی این برگه نوشته شده بود که «من از تامین قرار معذورم.» کمتر از ۲۴ ساعت از بازداشت من گذشت که این امضاء را از من گرفتند. آنها با این روش کار خود را شکل قانونی دادند. در حالی که آنها این را به من نگفتند که من توان تامین قرار ۲ میلیونی را ندارم.

۱۹. من ۱۲ روز در زندان بودم و در طول این مدت سه بار هم بازجویی شدم. وقتی با وثیقه ۲ میلیون تومانی از زندان آزاد شدم فردایش به سرکارم رفتم منتها به من گفتند از طرف حراست شرکت واحد دستور آمده که من را اصلا داخل منطقه کاری راه ندهند. برای همین نگذاشتند من [وارد توقفگاه بشوم](#).

۲۰. برگشتم رفتم دفتر مرکزی منطقه در نارمک. در آنجا هم من را راه ندادند که داخل بروم. به من گفتند از طرف دادگاه انقلاب دستور آمده که من را سرکار راه ندهند. بقیه دوستانی که آزاد شده بودند هم همین وضعیت را داشتند. ما به دادگاه انقلاب رفتیم و گفتیم شرکت واحد می‌گوید با حکم دادگاه انقلاب ما را راه نمی‌دهند. در دادگاه به ما گفتند نه آنها چنین دستوری به شرکت واحد نداده‌اند. از دادگاه انقلاب تا اداره مرکزی شرکت واحد راه زیادی نبود. چند تا از دوستان که موتور داشتند به دفتر مرکزی برگشتند و گفتند دادگاه انقلاب می‌گوید آنها چنین دستوری نداده‌اند. دفتر مرکزی هم گفت اگر چنین است این را طی نامه‌ای اعلام کنند. ما این را به دادگاه انقلاب اطلاع دادیم.



قاضی مجید متین راسخ

۲۱. لذا من نامه‌ای برای دادگاه انقلاب نوشتم که من وقتی به شرکت واحد مراجعه کرده‌ام به من گفته‌اند از طرف دادگاه انقلاب نامه آمده که من ممنوع‌الکار هستم اگر چنین است شما اینجا را امضاء کنید. باز پرس دادگاه انقلاب به نام مجید متین راسخ هم نوشت: «بازگشت به کار آقای غلامرضا غلامحسینی از نظر این شعبه بلا مانع است.» آنرا امضاء و مهر کرد. [این اولین سندی بود که من گرفتم.](#) ما به شرکت واحد برگشتیم و آنها

به ما گفتند که این باز پرس برگه درستی به ما نداده بلکه نامه را باید خطاب به شرکت واحد بنویسد. به هر حال باز با این برگه ما را سرکار راه ندادند.

۲۲. به مرور زمان دیگر همکارانمان هم که بازداشت شده بودند یکی یکی آزاد شدند. از روز سوم بعد از بازداشت‌مان شروع به آزاد کردن بچه‌ها کرده بودند. کارگرانی که ملایم‌تر جواب داده بودند و آگاهی حقوقی کمتری داشتند زودتر آزاد شدند. بعد از ۱۹ روز همه کارگران بجز اعضای هیات مدیره آزاد شده بودند. آقای ابراهیم مددی همراه با آقایان ابراهیم گوهری و یعقوب سلیمی هم در ۲۸ اسفند ۱۳۸۴ از زندان آزاد شدند. اینها از ۷ بهمن ۱۳۸۴ در زندان بودند.

۲۳. بعد از تعطیلات عید نوروز ۱۳۸۵ یک روز جلوی شرکت واحد جمع شدیم. باز ما را به داخل راه نمی‌دادند. یک آقای به نام احمدلو که مسئول حراست بود و وی با قاضی متین راسخ باجناق بود (این را همکارانی که با وی کار کرده بودند می‌دانستند) آمد و گفت کاری از دست وی بر نمی‌آید و منتظر نظر مقامات بالاتر هستیم. گفتیم بالاترین مقام شرکت واحد مدیر عامل آن است. او گفت نه! ما خودمان می‌دانیم که چه کسی باید به ما دستور بدهد.

۲۴. ما با راهنمایی دوستانمان به اداره کار رفتیم. اداره کار از پذیرش دادخواست ما سر باز زد. یعنی روال قانونی این است که وقتی یک کارگر بیکار می‌شود یک ماه فرصت دارد تا به اداره کار برود و علیه کارفرمای خود شکایت کند. اداره کار هم وظیفه دارد دادخواست کارگر را بگیرد و تاریخی را به عنوان تاریخ تشخیص بدهد. [مسئولیت رسیدگی به شکایات] همه مناطق تهران را به اداره کار شرق تهران داده بودند. رئیس این اداره آقای به نام محمود صفری بود.

۲۵. وقتی پذیرش اداره کار نامه‌های ما را نپذیرفت ما خواستار دیدار با رئیس آن اداره شدیم. بعد از چند روز بالاخره موفق شدیم با رئیس آن اداره صحبتی داشته باشیم. ایشان گفت که وی در جریان این کارها است. وی گفت از طرف آقای حسن تیز فهم (که در آن موقع مسئول اداره کار استان تهران بود) دستور دارد که مشکل ما را کدخدا منشی حل کند. گفت اگر تا سه ماه دیگر مشکل ما را حل نکند به ما قول می‌دهد کیفیت خود را بردارد و [از پست خود] برود. وی با ادبیاتی که در خور یک اداره بود صحبت نکرد. گفتیم نمی‌خواهد شما این کار را بکنید، شما دادخواستهای ما را به ثبت برسانید و بعد اگر مشکل ما را کدخدا منشی حل کردید ما دادخواستهای خود را پاره می‌کنیم و می‌ریزیم بیرون. به هر حال وی نپذیرفت.

۲۶. بعد از آن هر روز چند نفر از ما جلوی اداره کار شرق تهران واقع در تهرانپارس می‌رفتیم و تا پایان وقت اداری جلوی آنجا می‌نشستیم. هر روز راس ساعت ۷ صبح از پلیس امنیت تهران و اداره اطلاعات تهران دو سه نفر می‌آمدند و در اتاق رئیس اداره کار می‌نشستند. یکی از آنها سرگرد نجف زادگان بود که مسئول سرکوب اعتراضات کارگری بود. این جریان تقریباً دو ماه طول کشید و ما هر روز می‌رفتیم و می‌آمدیم.

۲۷. یک روز من به مجلس نزد خانم فاطمه آلیا نماینده تهران در مجلس رفتم. وی در روز نامه شرق مطلبی چاپ کرده بود که ما خواستار مذاکره با سران سندیکای شرکت واحد در سطح مجلس جهت رفع مشکلاتشان هستیم.

۲۸. من به ایشان گفتم پیرو این نوشته شما در روزنامه، من یکی از اعضای سندیکای شرکت واحد هستم که بیکار شده‌ام و حالا خدمت شما آمده‌ام. به وی گفتم ما را از سر کار بیکار کرده‌اند. حال نه اداره ما را سر کارمان راه می‌دهد و نه زن و بچه‌امان خرجی دارند. گفت وی مشکل من را حل می‌کند. گفتم این فقط مشکل من نیست این مشکل همه همکارانم است. گفت حالا وی به من یک نامه می‌دهد تا کار من درست بشوم و من کاری به کار کس دیگر نداشته باشم. به هر حال در آن روز یک نامه خطاب به آقای محمد جهرمی وزیر کار وقت که فکر می‌کنم به تازگی هم در دوره اول ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد وزیر کار شده بود نوشت و یک نامه هم خطاب به رئیس شرکت واحد نوشت.

۲۹. نامه مربوط به شرکت واحد را بردم به آنها تحویل دادم اما به من شماره ثبت ندادند. نامه مربوط به وزارت کار را هم به وزارت کار در خیابان آزادی بردم و آنجا به من شماره ثبت دادند و گفتند خودم آنرا به اداره کار مرکزی تهران در خیابان سی تیر ببرم چون اگر نامه‌ام بطور اداری بخواهد برود دیر می‌شود. من نامه را به آنجا بردم و آنها هم گفتند نامه را به اداره کار شرق تهران در تهرانپارس یعنی همانجایی که ما پرونده داشتیم ارسال می‌کنند. بعد از آن این نامه گم شد و دیگر هیچوقت پیدا نشد.



۳۰. بعد از اردیبهشت ۱۳۸۵ در پیگیری‌هایی که می‌کردیم به هیات نظارت بر حقوق شهروندی مستقر در دادگاههای تهران هم مراجعه کرده بودیم. کسانی که از ضابطین قضایی یا سیستم قضایی شکایت دارند می‌توانند به آنجا بروند و شکایت کنند. این اداره به سرپرستی آقای علیرضا آوایی بود. با پیگیری‌هایی که این اداره کرده بود قرار بود بر اساس یک ماده قانون کار که می‌گوید تا زمان تعیین تکلیف نهایی وضعیت کارگر، کارفرما مکلف به پرداخت ۵۰ درصد از حقوق ماهیانه وی است،<sup>۱۳</sup> نصف حقوق ماهانه‌ام را به من بدهند. این مبلغ برای من ۱۰۶ هزار تومان بود که این نصف حقوق را هم شرکت واحد در بهار سال ۱۳۸۷ قطع کرد.

۳۱. بعد از یک سال رفت و آمد و فشارهای بین‌المللی که بر روی اداره کار آوردند در اواخر سال ۱۳۸۵ بود که اداره کار دادخواستهای ما را پذیرفت و ثبت کرد. در هیات حل اختلاف و تشخیص در اداره کار تعدادی از کارگران از جمله من رای بازگشت به کار گرفتیم و تعدادی از کارگران هم رای اخراج از کار گرفتند.

۳۲. من اولین رای بازگشت به کار را در ۱۳۸۶/۲/۲۴ از اداره کار غرب تهران در اکباتان گرفتم. با داشتن رأی بازگشت به کار باز شرکت واحد من را به کار راه نداد. رفتم این حکم را به اجرا گذاشتم. این وضع همینطور ادامه داشت.

۳۳. یک روز در بهار سال ۱۳۸۷ من بطور اتفاقی در خط بی آر تی<sup>۱۴</sup> تهران داشتم می‌رفتم. در میدان فردوسی متوجه شدم مدیر عامل شرکت واحد به نام اردشیر مقیم پور بیژنی<sup>۱۵</sup> که نام مستعار وی حسین است در میدان فردوسی ایستاده و دارد خط را کنترل می‌کند. من که وی را می‌شناختم پیاده شدم و خودم را به وی معرفی کردم. وی گفت در اداره اگر نیروهایی نمی‌گذارند داخل بشوم تا وی را ببینم، هر جا مثل کنفرانسها که امکان دیدار با وی برایم بوجود آمد به سراغ وی بروم تا با او صحبت کنم.

## زنداد دوم

۳۴. بعد من متوجه شدم که در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۴ در مراسمی به مناسبت روز زن که در استادיום ۱۲ هزار نفری تهران برگزار می‌شود آقای بیژنی مدیر عامل شرکت واحد هم حضور دارد. لذا خودم را به آنجا رسانده و

<sup>۱۳</sup> بر اساس تبصره ماده ۱۸ قانون کار. رجوع شود به متن قانون کار: <http://www.mcls.gov.ir/fa/law/266>

<sup>۱۴</sup> خط بی آر تی (Bus Rapid Transit) خط ویژه ناوگان اتوبوسرانی درون شهری می باشد.

<sup>۱۵</sup> وبسایت رسمی آقای اردشیر مقیم پور بیژنی: <http://www.hosseini-bijani.ir/index.html>

در جلوی درب استادیوم ایستاده بودم که وی را ببینم و با او صحبت کنم. در آن روز آقای سرگرد نجف زادگان آمد و گفت برای چه اینجا ایستاده‌ام؟ گفتم من در خیابان ایستاده‌ام مگر مسئولیت خیابان هم با شما است؟ شما بفرمایید به مراسم خود برسید. گفت حق نداری اینجا بایستی. گفتم اگر حکم داری که اینجا نایتم نشان بده. وی از کوره در رفت و چند تا فحش به من داد و دستور داد من را سوار ماشین کردند و بردند.<sup>۱۶</sup>

۳۵. من برای ۸۵ روز بدون اطلاع از اعضای خانواده‌ام و بدون اینکه حتی یک تماس تلفنی داشته باشم در سلول انفرادی بند ۲۴۰ زندان اوین بودم. این بازداشت دوم من بود.

۳۶. بعد از ۸۵ روز با سپردن وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی از زندان آزاد شدم. این پرونده من را به دادرسی عمومی در مجتمع قضایی قدس واقع در بالاتر از میدان پونک داده بودند که در آنجا تبرئه شدم.

۳۷. بعد که آزاد شدم از سرگرد نجف زادگان که من را بازداشت کرده بود شکایت کردم. شکایت خود را به دادرسی نظامی بردم ولی آنها گفتند حق رسیدگی به این پرونده را ندارند لذا شکایت من را به دادگاه انقلاب فرستادند. در دادگاه انقلاب شکایت خود را به ثبت رساندم. بعد از دو ماه که برای پیگیری شکایتم به دادگاه رفته بودم قاضی [علی اکبر] حیدری فر<sup>۱۷</sup> در آنجا من را به عنوان متهم تفهیم اتهام کرد. گفتم من خودم شاکی هستم چطور من را تفهیم اتهام می‌کنید. حیدری فر گفت به من دستور داده‌اند این کار را بکنم. باز یک قرار ۲ میلیون تومانی برای من صادر کرد که زنگ زدم همکارانم آمدند، کفالت کردند و من بیرون آمدم. این پیگیری و شکایت مرتبط با بازداشت دوم من بود.

۳۸. من وقتی از بازداشت دوم از زندان آزاد شدم از روزنامه کارگزاران به من زنگ زدند و مصاحبه مفصلی در مورد آنچه بر ما گذشته بود انجام دادم.

۳۹. بعد از آن اتفاقات سندیکا و اعتصابات که داشتیم دولت خیلی نسبت به ما حساسیت نشان داد و به هر دلیل واهی کارگرانی که از حقوق خود آگاهی نداشتند را بیکار می‌کرد. ما با چند تا از دوستانمان گروه‌های

<sup>۱۶</sup> «گزارش فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل از دستگیری غلامرضا غلامحسینی»، وبسایت سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی

تهران و حومه، ۱۳۸۷/۴/۱۷، قابل دسترس در:

[http://www.syndicavahed.asia/index.php?option=com\\_content&task=view&id=71&Itemid=9](http://www.syndicavahed.asia/index.php?option=com_content&task=view&id=71&Itemid=9)

<sup>۱۷</sup> «تصویر: قاضی علی اکبر حیدری فر "قاضی کهریزک"، وبسایت انتخاب، ۱۳۹۱/۲/۱۲، قابل دسترس در:

<http://www.entekhab.ir/fa/news/61149/%D8%AA%D8%B5%D9%88%DB%8C%D8%B1-%D8%B9%D9%84%DB%8C-%D8%A7%DA%A9%D8%A8%D8%B1-%D8%AD%DB%8C%D8%AF%D8%B1%DB%8C-%D9%81%D8%B1-%D9%82%D8%A7%D8%B6%DB%8C-%DA%A9%D9%87%D8%B1%DB%8C%D8%B2%DA%A9>

حقوقی کارگران را تشکیل دادیم تا هم تبلیغی برای سندیکا باشد و هم کارگران بدانند که چه حقوقی دارند. برای این منظور در تابستان سال ۱۳۸۸ [کارت‌های ویزیتی](#) هم با نام خود چاپ کرده بودیم.

۴۰. در ۱۸ مهر ۱۳۸۹ مامورین به خانه‌امان ریخته بودند که من را بگیرند ولی در آن روز در خانه نبودم لذا پسر ۱۴-۱۵ ساله‌ام را بازداشت کرده و کلیه مدارک موجود در خانه را هم با خود برده بودند.

۴۱. این سری چون پسر را هم گرفته بودند و وسایل خانه‌ام را هم برده بودند من با خبرگزاری ایلنا مصاحبه کردم. در مصاحبه‌ام دقیقاً آن چیزی که اعلام کردم این بود که چهار نفر لباس شخصی به عنوان مامورین وزارت اطلاعات به منزل ما مراجعه کرده و در حالی که مامورین موظف به داشتن حکم از سوی مسئولین قضایی هستند این آقایان مثل دزدان و آدم ربایان با اسلحه وارد خانه شده‌اند و بر روی بچه‌هایم اسلحه گرفته‌اند. خانه‌ام را تفتیش کرده و کلیه اسناد و مدارک من را برده‌اند.

۴۲. من به خاطر اینکه مدام بازداشت می‌شدم و دو بار آنرا هم زندانی شده بودم لذا همان دو ریال پولی هم که داشتم را در حساب خانم نگه می‌داشتم چون من صبح که از خانه بیرون می‌رفتم به خودم اطمینان نداشتم که آیا شب به خانه برمی‌گردم یا نه. آنها مدارک بانکی خانم را هم برده بودند و در آن یک ماهه واقعا بدترین روزهای زندگی ما بود. اینکه شما در بانک پول داشته باشی ولی نتوانی آنرا برداری سخت است.

۴۳. به هر حال در مصاحبه‌ام با ایلنا اینها را گفتم. بعد از صدای آمریکا و رادیو آلمان هم زنگ زدند و من همینها را به آنها هم گفتم. بعداً صدای من از سیمای آزادی مجاهدین خلق هم پخش شده بود در حالی که من با آنها هیچ مصاحبه‌ای نداشتم.

#### زندان سوم

۴۴. نزدیک یک ماه فراری بودم تا در ۱۲ آبان ۱۳۸۹ در حالیکه همراه با همکارم سعید ترابیان در یک کافی نت در گوهردشت کرج بودم دستگیر شدم و چشم بسته و کتک زنان من را به زندان رجایی شهر منتقل کردند.<sup>۱۸</sup>

۴۵. در بازجویی‌هایم مدام به من می‌گفتند که من به سازمان مجاهدین وابستگی دارم. می‌گفتند در غیر اینصورت چرا آنها صدای من را پخش کرده‌اند. من گفتم ممکن است مصاحبه من را از ایلنا یا صدای آمریکا برداشته

<sup>۱۸</sup> «یورش دیگری به سندیکا واحد و مسئولین آن»، وبسایت سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، ۱۳۸۹/۸/۱۵، قابل دسترس در: [http://www.syndicavahed.asia/index.php?option=com\\_content&task=view&id=277&Itemid=9](http://www.syndicavahed.asia/index.php?option=com_content&task=view&id=277&Itemid=9)

باشند. به هر حال این مهمترین مسئله‌ای بود که در این نوبت بازداشتم خیلی بر روی آن حساس بوده و پافشاری می‌کردند و می‌خواستند من را به سازمان مجاهدین خلق وصل کنند. من هیچیک از اتهامات آنها را نپذیرفتم و گفتم من فقط یک فعال کارگری هستم و تا رسیدن به حقه قانونی خودمان به هر شکل ممکن مبارزه خواهم کرد.

۴۶. من در زندان رجایی شهر بودم که یک روز صدایم کردند و من را به مجتمع قضایی مقدسی در زندان اوین بردند. در دادسرای اوین من را به خاطر آن کارت ویزیتی که چاپ کرده بودیم تفهیم اتهام کردند. گفتند این کارت سوء استفاده از عنوان و کالت است. لذا در خلال زندانی بودم پرونده دیگری به اتهام چاپ این کارت برایم تشکیل دادند.

۴۷. من غلامرضا غلامحسینی، آقای حسن سعیدی، آقا حبیب رضا پور و آقای مرتضی کمساری شاکی یک پرونده‌ای هستیم علیه آقای اردشیر مقیم پور بیژنی که مدیر عامل وقت شرکت واحد بود. این شکایت ما هنوز بعد از ۵ سال سیر قانونی خود را طی نکرده و به سرانجام نرسیده. اما برای این کارت که ما کارگراها آنرا چاپ کرده‌ایم دادگاه ما طی دو ماه تشکیل شد و ما را مجرم شناختند. نفری ۳۰۰ هزار تومان جریمه نقدی شدیم. اعتراض کردیم و دادگاه تجدید نظر هم به یک ماه نکشید که حکم دادگاه بدوی را تایید کرد و قطعی شد.

۴۸. جایی که شاکی یک مسئول دولتی است به این زودی و به این شکل روشن قانون شکنی می‌شود و هر برجسی را به ما می‌چسبانند و بر علیه ما رای صادر می‌کنند اما ما چهارتا کارگر پنج سال است که هنوز پرونده‌امان بر علیه مدیر عامل شرکت واحد به سرانجام نرسیده است.

۴۹. من بعد از شش ماه که در زندان رجایی شهر کرج بودم در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۹۰ با قرار وثیقه ۳۰ میلیون تومانی آزاد شدم.<sup>۱۹</sup>

۵۰. یک ماه پس از آزادی در شعبه اول دادگاه انقلاب شهریار به اتهام تبلیغ علیه نظام به یک سال زندان محکوم شدم. من به رای دادگاه اعتراض کردم و پرونده‌ام به دادگاه تجدید نظر رفت و در این حین در ۱۳۹۰/۵/۲۴ ایران را ترک کردم. من با پاسپورت از ایران خارج شدم. البته بعداً حکم یک سال زندان من در دادگاه تجدید نظر هم قطعی شد که دیگر از ایران خارج شده بودم.

<sup>۱۹</sup> «غلامرضا غلامحسینی از اعضای سندیکای شرکت واحد آزاد شد»، سایت کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی، ۱۳۹۰/۲/۸، قابل دسترس

در: [http://komitedefa.com/index.php?option=com\\_content&view=article&id=2744:1390-02-08-06-44-](http://komitedefa.com/index.php?option=com_content&view=article&id=2744:1390-02-08-06-44-18&catid=14:1389-02-03-00-43-53&Itemid=57)

[18&catid=14:1389-02-03-00-43-53&Itemid=57](http://komitedefa.com/index.php?option=com_content&view=article&id=2744:1390-02-08-06-44-18&catid=14:1389-02-03-00-43-53&Itemid=57)